

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در کیفیت تحقق عالم ذر بود. دلیل بر این مسئله هم دو چیز است: یکی آیات قرآن که حکایت از وجود چنین عالمی دارد و منطبق با همان علم عنائی است که به تعبیر بعضی عالم اجمال است و بسطش همین عالم اعیان است که ملموس و محسوس ماست و با تعبیری که ما داشتیم و صحبتی که مفصل در این زمینه بیان شد، مسئله به عالم اجمال و عالم انبساط بر نمی گردد، بلکه به تطورات مختلف و متفاوت و ادواری که اینها متعاقب با یکدیگر است بر می گردد و به نحوی است که این ادوار و اطوار در عین حفظ هویت و استقلال و تشخیص خود واجد مرتبه مادون هم می باشند به نحوی که اگر به آن مقام علیت در هر مرتبه توجه بشود، نفس معلول در همان مرتبه قابل مشاهده و قابل ادراک و قابل حسّ است.^۱

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۱، ص ۹۱.

به عکس آنچه که مطرح می شود بر اینکه عالم اجمال
مانند یک دانه گیاهی می ماند که استعداد و قابلیت
برای ارتقاء به یک شجره طویله و مثمره را دارد ولی
در هویت استقلالی خود شجره ای وجود ندارد و
ثمره ای وجود ندارد و هیچ برگ، اوراق، اغصان،
اصول و فروعی در آنجا وجود ندارد [بلکه] قابلیت
و استعداد برای حصول به آن را دارد.

گفتیم که این مسئله به طور کلی با آنچه که
مقتضای برهان و مقتضای ادله نقلیه و مقتضای
شواهد شهودیه بر این مسئله هست، منافات دارد و
موانع و توالی فاسدهای دارد که اینها را قبلاً خدمت
رفقا عرض کردیم.

وجود اختلاف نظر نسبت به کیفیت عالم ذر

صحبت در کیفیت عالم ذر است که این کیفیت
به چه نحوه است و آیا به همین نحوه ای که در عالم
عنائی مورد بحث است [می باشد] یا اینکه به طور کلی
عالم ذر مسئله ای جدای از مقام اجمال است و
همین طور نسبت به عالم محسوسات و عالم اعیان
می تواند نمود پیدا بکند!؟

در اینجا اهل نظر نسبت به این مسئله دارای

اختلاف هستند و بعضی مثل مرحوم علامه -

رحمه الله علیه - در ذیل آیه شریفه که دارد:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱

در اینجا می‌فرمایند که این آیه دلالت بر یک

حقیقت تکوینیه و یک کلمه کونیه دارد که این کلمه

کونیه و حقیقت تکوینیه در قلوب همه افراد و در

نفوس همه افراد مکنون است و آن عبارت از حیثیتی

است که با آن حیثیت اعتراف به ربوبیت دارد،

اعتراف به توحید دارد و این در همه اشیاء هست‌ها!

وجود مقام ربوبی در همه اشیاء

اعتراف شیطان به ربوبیت

تصور نکنید که این مسئله اختصاص به انسان

دارد:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل *** هست محسوس حواس اهل دل^۲

مقام ربوبی در همه اشیاء؛ پرندگان، چرندگان،

حیوانات، نباتات و اشجار و در همه موجودات

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:

«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری ما گواه بوده‌ایم اینکه شما در روز قیامت می‌گویید: حَقًّا ما از این پیمان غافل بوده‌ایم.»

۲. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸۶.

محفوظ است و شیطان هم حتی معترف به ربوبیت است. شیطان که به آدم سجده نکرد، از اعتراف به ربوبیت و توحید دست برنداشت! در همان حال هم می گفت که تو ربّی و باید به تو سجده کرد، نه به این شیئی که ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَ مِنْ طِينٍ﴾^۱! در مقام مقایسه در کثرت در مقابل خدا ایستاد! یعنی اقرار به ربوبیت سر جایش بوده و هست، اعتراف به ربوبیتش و اعتراف به توحیدش که دست نخورده است!

شیطان از بالاترین افراد موحد

به همین جهت است که در بعضی از عبارتها که باعث شبهه برای بسیاری شده است در کلام عرفاء و بزرگان، مشاهده می کنیم که می گویند که شیطان از بالاترین افراد موحد است و درست هم هست!^۲ در توحید شیطان شکی نیست! شیطان در توحیدش و اعتراف به ربوبیتش قائل به ثنویت یا

^۱ .سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸.

«[شیطان گفت: من بهتر از او هستم]؛ چون مرا از آتش آفریدی، و او را از گل خلق نمودی!»

^۲ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۱، ص ۱۶؛ تمهیدات، عین القضاة همدانی، ص ۲۲۹.

صنمیت و شرک نشده است بلکه قائل به توحید است و برای این عالم دو اصل را قائل نیست، و نفی توحید و نفی ربوبیت هم نمی‌کند. خوب هم می‌دانست که **لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** معنایش چیست، **لا هُوَ إِلَّا هُوَ** معنایش چیست. اگر اینها را نمی‌دانست و به حقائق اینها پی نمی‌برد که نمی‌آمد در آن بالاترین مواضع و بالاترین مراتب، سراغ افراد برود و آنها را از رسیدن به یک هم‌چنین مرتبه‌ای باز بدارد! آن کسی که نمی‌فهمد، چگونه می‌تواند راه و رسم کلک و حيله و مانعیت را بتواند ادراک بکند؟! هان؟!!

علت انکار انسان نسبت به حق

لذا اصلاً می‌فرمایند که شیطان خودش موحد است، در توحید شیطان شکی نیست، حالا نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد آن یک حرف دیگر است. در مقابل خدا می‌ایستد و انانیت به خرج می‌دهد و استکبار می‌کند، آن یک حرف دیگر است. منافات ندارد که یک شخص در عین حال که قائل به توحید و ربوبیت است باز انکار کند. مگر انکاری که ما می‌کنیم و تقابلی که ما در قبال حق داریم ناشی از جهل ما به حق است؟! ابداً! یک چیز دیگر اینجا

می‌خواهد، پذیرش ما نسبت به باور ما در چه حد است؟! تمام این افرادی که می‌بینید خلاف می‌کنند، گناه می‌کنند، در قبال حق می‌ایستند این نیست که حق را نفهمند، خوب هم می‌فهمند! ﴿الَّذِينَ آتَىٰ نَهُمْ آلَ كِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَنَّا عَنْهُمْ﴾^۲.

شناخت دشمنان ائمه علیهم‌السلام نسبت به آنها

مأمون امام رضا علیه‌السلام را بهتر از ما می‌شناخت! او با امام رضا حشرونشر داشت! هارون، امام موسی بن جعفر علیهما‌السلام را بهتر از ما می‌شناخت! معاویه علی را بهتر از ما می‌شناخت. چون بوده! خودش پدر سوخته سیاست است! توجه می‌کنید؟! آن کسی که خودش پدر سوخته سیاست است، او می‌فهمد که حق تا چه اندازه در یک شخص متبلور است. کلک‌های انانیت و نفسانیت را معاویه و عمرو عاص خوب می‌فهمند! درست شد؟! ما

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۲۳۰ و ج ۲، ص ۲۷۴ و ج ۵، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

^۲. سوره انعام (۶) آیه ۲۰.

ترجمه: «آنان که ما کتاب به آنها فرستادیم، او را (یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را) به مانند فرزندان خود می‌شناسند.» (محقق)

هنوز در مسائل سیاسی نرفته‌ایم، إن شاء الله هم تا وقت مردن نخواهیم رفت! همین بهتر است! همین چیزها بهتر است! مسائل سیاسی... هر چیزی یک اهلی می‌خواهد، ما عرضه‌اش را نداریم.

آن کسی که دارد می‌رود می‌فهمد که حق کجاست. چرا؟ چون خودش کاملاً مظهر برای مراتب عالیه و راقیه این موقعیت می‌شود، به همان مقدار که در مسائل و رموز سیاست دقت می‌کند، به همان اندازه نقطه مقابلش را می‌فهمد! به همان اندازه! چون بالأخره این راه‌وروش سیاسی برای خودش کار دارد، کلاس دارد، دانشگاه دارد، الآن در دنیا دانشگاه‌هایی هست که اینها دارند در این زمینه کار می‌کنند که چطوری وارد بشوید، چگونه با مردم حرف بزنید، در میان مردم چگونه ظاهر بشوید، چگونه تظاهر بکنید، کجا ساکت بشوید، کجا اقدام کنید، اینها همه‌اش... اوه! إلی ماشاءالله! یک خبر را که می‌خواهید نقل بکنید چگونه خبر را در روزنامه نقل بکنید تا کاملاً نتیجه عکس بگیرید! خبر یک خبری است که یک مسئله‌ای را ثابت می‌کند، شما

طوری بیاورید و طوری بیورانید و طوری یک کلماتی به آن اضافه کنید که خواننده که دارد می‌خواند کم‌کم ذهنش برمی‌گردد که عجب این اصلاً یک چیز دیگر دارد می‌گوید! این یک قضیه دیگر دارد نقل می‌کند.

در نوشته‌جات هم همین‌طور. شما یک مقاله می‌خوانید، وقتی از آن اول نگاه به مقاله می‌کنید می‌فهمید این نویسنده یک چیزی در او هست یا نه! قشنگ نشان می‌دهد که وقتی دارد یک قضیه نقل می‌کند چگونه دارد نقل می‌کند و وارد می‌شود ...

من یک کتابی بود که یک وقتی به دستم رسیده بود و آن کتاب را خواندم، تصورم این بود که این مؤلفش یک آدم بی‌غل و غشی است، این‌طور شنیده بودم. باور کنید که پاراگراف اول را که خواندم، بستم! صاف کنار گذاشتم! تا حالا هم دیگر نگاه نکردم! یک پاراگراف؛ پنج خط، شش خط است، دیدم این کتاب دیگر حجیت ندارد. آن اول شروع کرده به اِعمال غرض. وقتی مورخ و مؤلف بخواهد اِعمال غرض بکند دیگر کتابش چه حجیتی می‌تواند پیدا کند؟! چه حجیتی؟! اینها همه درس داردها!

دانشگاه دارد! بیا برو دارد! حرف را چطور برگردان،
صحت را چطوری برگردان، مسئله را برگردان!
آن پدر سوخته‌ها [امثال] عمرو عاص که در کلک
و این حرف‌ها استاد معاویه بود علی را می‌شناختند!
آنها می‌دانستند! بیخود نیست وقتی بعد از شهادت
امیرالمؤمنین اسمش که می‌آید، معاویه اشکش
درمی‌آید! معاویه با این سنگ‌دلی! با این سیاهی دل
و با این قساوت از شنیدن این [مطالب] چه حالی
پیدا می‌کند! این بالأخره یک چیزی دیده دیگر! یک
چیزی دیده است. چه احساسی پیدا می‌کند؟! مأمون
وقتی بعد از شهادت امام رضا می‌گوید که بیاید از
امام رضا بگویید و روضه بخوانید و خودش گریه‌اش
درمی‌آید،^۲ به دروغ که گریه نمی‌کند! بالأخره این
گریه درمی‌آید دیگر! حالا بعضی هنرپیشه‌ها هستند
وقتی گریه می‌کنند آدم می‌گوید: اِاِاِ واقعا دارد گریه
می‌کند! آن قدر خوب بلد هستند! ماشاءالله به این
قریحه و استعداد که چطور نقش عوض می‌کند!

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به انوار ملکوت، ج ۲، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۷۴؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

چقدر خوب است انسان همیشه در نقش خودش باشد، نه در نقش این و آن که نقش خودش را فراموش کند!

آنها علی را به چه نحوی دیدند که وقتی صعصعه بن صوحان به شام می رود بعد معاویه می گوید: **رحم الله أباتراب لقد كان ...**؛ همین طوری که می گویی بوده! و اشکش درمی آید.^۱

نمودار حق و نمودار حقیقت

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام مثل خودش با سیاست عمل می کرد، اشکش درمی آمد؟! هیئات! هیئات! این چه از علی دیده است؟! این چه صداقتی از علی دیده است؟! این چه مردانگی ای از علی دیده است؟! این چه کرامت و بزرگ منشی ای از علی دیده که در مقابل علی تا روز مرگش سرش پایین است و نمی تواند سر بلند کند؟! دیده دیگر!

خب شما ما را هم می بینید! بنده را عرض می کنم! دارید ما را می بینید! خب چه؟! خب

^۱. المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۱؛ سفینة البحار، ج ۶، ص ۱۸۵؛ انوار ملکوت، ج ۲، ص ۲۴۹؛ در این مصادر شخصی که بر معاویه وارد شد و این کلمات را بیان کرد عدی بن حاتم است. (محقق)

دیدیمش دیگر! داریم می‌بینیم؛ روز و شبش را دیدیم و کارهایش را دیدیم و مسائل و اینها را همه داریم مشاهده می‌کنیم. اینها چه هستند؟! اینها هستند که نمودار حق و نمودار حقیقت هستند و اینها را باید در جلوی چشم گذاشت و به آنها نگاه کرد؛ این افراد و این اسوه‌ها و این خصوصیات را [باید نگاه کرد]. این را باید انسان انجام بدهد.

علی‌کلّ حال این مسئله عالم ذر چیست؟! صحبت در این است که در این عالم که عالم اعیان است این آیه همان طوری که در جلسه گذشته عرض کردیم دلالت می‌کند که ما این اعتراف را در درون افراد گذاشته‌ایم! همین در درون معاویه هم گذاشته شد، اگر این در درون معاویه نبود که گریه نمی‌کرد. اگر در درون عمرو عاص معیار حق و باطل نبود که دیگر برای علی گریه نمی‌کرد. اگر در سینه و قلب و نفس مأمون خبیث این ودیعه الهی قرار داده نشده باشد که او بر فقدان امام رضا گریه نمی‌کرد! پس معلوم است که هست ولی آن را به کار نمی‌گیرد. از او برای رشدش استفاده نمی‌کند و آن را برای ترقی

استعمال نمی‌کند. ولی همان را امام رضا گرفته و امام رضا شده است ولی مأمون رد کرد و قبول نکرد لذا **خَيْرَ الدنیا و الآخرة** شد. همان را دارد، همان معیار را دارد. همان کیفیت در درونش هست.

لذا اقرار به ربوبیت و اقرار به توحید همان‌طوری که در برخی از روایات هست، این در درون همه هست. آیه در اینجا دلالت بر این مسئله می‌کند، بنا بر رأی بعضی از بزرگان، این در همین تفسیر المیزان هست که آیه دلالت بر این می‌کند و این را هم رفقا بدانند که من جسارت نمی‌خواهم بکنم و ما کوچک‌تر از آن هستیم که بخواهیم نسبت به بزرگان، خدای نکرده، خدای نکرده [جسارت کنیم] ولی علی‌کلِّ حال، فهم قاصر خودمان را عرض می‌کنیم.

این به نظر می‌رسد که اگر مسئله عالم ثابتات و قضیه علم عنائی و عینیتش با عالم هویت‌های خارجی و عالم شهادت درست برای ما ترسیم بشود،

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به المیزان، ج ۸، ص ۳۳۸؛ بحث روائی ذیل آیه ۱۷۲ تا ۱۷۴ سوره اعراف و ج ۱۶ ص ۱۹۴ و ۱۹۵ بحث روائی ذیل آیه ۲۷ تا ۳۹ سوره روم.

شاید معنای آیه را طور دیگر قرار بدهیم. خیلی‌ها آیه را برحسب ظاهر این‌طور مطرح می‌کنند که مربوط به عالم دنیاست، بعضی از مفسرین تصریح هم کرده‌اند که این آیه در مقام سرد این عالم دنیا و جریان خلقت است؛ **نَسْلاً بَعْدَ نَسْلِ و جِیلاً بَعْدَ جِیْلِ**: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾؛ خدا از ظهور بنی آدم ذریه را بیرون کشیده، یعنی اخذ کرده و بیرون کشیده؛ گروهی موجب توالد و تناسل برای گروه دیگر، آن گروه برای گروه دیگر و **هَلُمَّ جَرًّا تا زماننا هذا** و بعد از این زمان. ﴿وَأَشَّ هَدَّهْمَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾، در این عالم افرادی که می‌آیند - چه بد چه خوب - اینها طبعاً با مسائلی روبرو می‌شوند، با حوادث و جریانات مختلفی روبرو می‌شوند و وقتی به خود مراجعه می‌کند آن حقیقت ربوبی و عبودیت را در درون خود مشاهده می‌کند و به توحید در ذات و در درون خود ایمان دارند. لذا شما همه افراد را که می‌بینید در باطن خودشان نمی‌توانند رد کنند، بله حالا ممکن است به حسب ظاهر و اینها انکار بکنند

ولی هنوز این انکار و اینها از روی باد معده است، از روی بخار معده است، از روی سیری است. آن وقتی که بیفتد و دکترها بگویند که دیگر فایده ندارد و روزهای آخرت را می گذرانی، آن موقع ها ببینید چه حالی دارد! خب دیگر دارد تمام می شود!

لذا بسیاری از این افرادی که اینها اهل خلاف هستند، وقتی ما در تاریخ راجع به احوالاتشان می خوانیم، می بینیم آن روزهای آخر حال و هوایشان عوض شده، افکارشان عوض شده، وقتی که می خواهند یک مطالب ضد دین بگویند می گویند که نه، ناراحت می شوند، می گویند که نگویید؛ دارد واقع را می بیند، تابه حال به خاطر منافع دنیوی اش بوده که پدر مردم را درآورده و دروغ و تقلب و هزارتا ریا و دزدی و پدرسوختگی کرده است ولی الآن که این پرونده دارد بسته می شود چه؟! آیا باز هم می توانی سر نکیر و منکر کلاه بگذاری؟! بسم الله بفرما! آیا ملائکه ای که منتظرند از تو پذیرایی کنند، بله! همه یکی یکی با دسته بیل و امثال ذلک در انتظارت نشسته اند آنها را می خواهی چه کار کنی؟! آنها را می خواهی چطوری گول بزنی؟! ﴿إِذْ يَتَلَقَّى

أَلْ مُتَلَقِيَانِ عَنِ آلِ يَمِينٍ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١﴾!

جداً عجیب است! مو بر بدن آدم راست می شود!

﴿مَا يَلُفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۲؛

هر کلمه‌ای که از دهانت بیرون بیاید یا بیرون نیاید؛

در درون خودت آن کلام را نگه داری، یعنی هر

خطوری، در هر خطوری که بر خاطر مبارک و خاطر

عاطر شریف می‌گذرد، یک رقیب و عتیدی ایستاده

و صاف می‌گیرد! عین این دوربین‌هایی که الان دارد

[می‌گیرد]! بله! دوربین‌هایی که این شر و ور ما را

می‌گیرد! الان اینها هم دارند آن صحبت را می‌گیرند،

مطلب را دارند می‌گیرند، ﴿إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ

عَتِيدٌ﴾. درست شد؟! وقتی که این طور هست، آن

موقع است که انسان دارد می‌بیند هان! آنچه که

تابه حال به دنبال مخفی کردنش بود، آنچه که به خاطر

^۱ . سوره ق (۵۰) آیه ۱۷. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۷۱:

«در آن وقتی که آن دو فرشته، اعمال او را تلقی نموده می‌گیرند و ثبت می‌کنند؛ و از راست و چپ هر سخنی را که بیفکند، بلادرنگ رقیب و عتید آن را می‌گیرند و نگاهداری می‌نمایند؛»

^۲ . سوره ق (۵۰) آیه ۱۸. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«هیچ گفتاری از او سر نزند مگر آنکه آن دو فرشته رقیب و عتید مراقب و حاضر بوده و در ضبط آن دریغ ننمایند.»

یک مصالح و منافع و به خاطر توهمات و تخیلات
در صدد اخفائش بود، دیگر آن توهمات و وسائل و
اسباب فایده‌ای ندارد، تمام شد! دیگر تمام شد!
دیگر تمام شد!

همین چندی پیش به بعضی از رفقا و دوستان
می‌گفتم: - خیلی عجیب بود - وقتی که والدۀ ما دیگر
داشت به رحمت خدا می‌رفت، در همان بیمارستان
در طهران بودم و بعضی از رفقا هم آنجا بودند و
وقتی به من گفتند که بیماری‌شان این است، دیدم
دیگر قضیه و مسئله صورت دیگری پیدا کرده است
و البته از چند روز قبلش یک آثاری ملموس بود، نه
آثار ظاهری، به اصطلاح یک مسائلی ملموس بود که
.....

بله! بعد خیلی برایم عجیب بود، نشسته بودم،
بعد همین که برانکارد را آوردند و ایشان در آن بود و
می‌خواستند در آسانسور بگذارند و به اتاق عمل
برند، گفتیم که تکلیف همین است که می‌گویند و
ایشان باید عمل بشود و مسئله دیگر دست ما نیست
و باید به همین نحوه انجام بشود، گرچه حالا
خواست خدا چه هست دیگر آدم نمی‌داند. یک مرتبه

من احساس کردم که من اصلاً جای ایشان هستم!
اصلاً خیلی برایم عجیب بود! یعنی احساس
کردم آن کسی که الآن در این تخت خوابیده [من
هستم] - نیمه بیهوش بود، دیگر با همین چیزها
می‌خواستند از همان اورژانس بالا ببرند - و من را
دارند می‌برند! و این بدن بدن من است که دارد این
الآن می‌رود و دیگر آخر کار است! در همان موقع
احساس کردم، هیچ کسی دور من نیست؛ تمام افراد،
تمام اشخاص، تمام سلام و صلوات‌ها، تمام
بیابروها، همه رفت، رفت، رفت، خودم تک‌وتنها
شدم، تک! تک‌وتنها دارم می‌روم و مسیرم دیگر
برگشت ندارد! قضیه دیگر اصلاً برگشت ندارد!
اصلاً دیگر مشخص است، یعنی آن قضیه‌ای که برای
والده اتفاق افتاد، آن موقع مشخص شد که دیگر
برگشت ندارد، منتها به جای او ما داریم خلاصه راه
می‌رویم. یعنی خدا این‌طور به آدم نشان می‌دهد که
همه در یک خط هستیم، همه در یک صف هستیم،
همه در یک مسئله هستیم، امروز نوبت این، فردا
نوبت تو. همین! دیر و زود دارد، این هفته این طرف،

آن هفته این طرف، یعنی یک سال این طرف یک سال آن طرف. ولی همه در یک راستا قرار دارد.

یک دفعه نگاه کردم دیدم هیچ چیز همراه نیست! اصلاً هیچ چیز [نیست] که بخواهم به خدا عرضه کنم و به خدا بگویم که خدایا من این را آورده‌ام! دیدم هیچ! خالی خالی! راستش یک تکانی خوردم! از خدا که پنهان نیست، از شما هم که خلاصه [پنهان نباشد] یک تکانی خوردم که هیچ چیز در دستم نیست! ولی یک دفعه حالت‌م تغییر کرد؛ احساس کردم که همین که هیچ چیزی دستم نیست، دست‌مایه‌ام است! یعنی همین که خلاصه چیزی در دست ندارم! یک دفعه خوشحال شدم ... گفتم: الحمدلله چیزی دستم نیست و همه‌اش مال اوست دیگر! ما که نباید چیزی دستمان بگیریم! خیلی زشت است که آدم یک جایی برود با خودش هم یک کیسه ببرد، آی خرجی‌ام را آوردم! آیا این درست است؟! درست است که من خانه شما بیایم - فرض کنید امشب یا شب که نه! روز! چون شب‌ها معمولاً من خیلی شام نمی‌خورم! - و یک زنبیل غذا با خودم بیاورم!

- آقا این چیست؟!

- ناهارم را هم برداشته‌ام آورده‌ام!

-! مرتیکه تو اگر می‌خواستی ناهارت را بیاوری

در خانه‌ات می‌نشستی می‌خوردی! من زخم بلند شده

این‌همه زحمت کشیده ناهار درست کرده فلان

کرده، تو زنبیل غذایت را برمی‌داری می‌آوری؟!

خجالت دارد!

دیدم همین‌که چیزی دستم نیست خوشحالم

کرد! گفتم: دیگر یا علی! عشق است! دیگر بقیه‌اش

مسئله‌ای نیست! طوری نیست!

خب! ببینید اینها همه واقعیت است؛ یعنی به آدم

نشان می‌دهند که مسئله و قضیه از چه قرار است.

اینجاست که آدم دیگر واقعاً می‌فهمد تمام آن

بحث‌هایی که کرده و نوشتجاتی که کرده رفت!

همه‌اش!

خدا آقای بروجردی را بیامرزد، آقای بروجردی

آدم خوبی بود، مرد خوبی بود، تا حدودی آدم

بی‌هوایی بود. آقا شیخ اسماعیل ملایری برای مرحوم

پدرمان و ما نقل می‌کرد:

من زمان فوت آقای بروجردی بالای سر ایشان بودم.

خود ایشان هم فوت کرده است و از هم‌دوره‌های پدر ما بودند. باهم آن زمان قوانین و اینها را مباحثه می‌کردند. ایشان می‌گفت:

دیدم ایشان [آقای بروجردی] مضطرب و ناراحت است و دارد گریه می‌کند. گفتم که آقا چرا دارید گریه می‌کنید؟! ایشان گفتند که آقا دارم می‌روم می‌بینم که چیزی دستم نیست! گفتم: آقا شما دیگر چرا دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟! آقا این همه شما این طرف و آن طرف مدرسه و مسجد ساختید، در ایران، در خارج از ایران؛ انگلیس، هامبورگ، آمریکا و ...! ایشان فرمودند که نه! نه! اینها نیست! اینها دستم را نگرفته است.

آقای بروجردی خیلی جاها مدرسه و مسجد ساختند. خب دارد احساس می‌کند! دارد آن حال را احساس می‌کند. این طور نیست که به خودش تلقین کند؛ احساس می‌کند. دست خالی بودن را دارد احساس می‌کند، لذا مضطرب است؛ دیگر تمام شد، مریدها، بیاوبرو و برای سلامتی حضرت آیه‌الله یک صلوات بفرست! تمام شد رفت! برای چه کسی می‌خواهی بفرستی؟!!

گفت: آقا شما این همه درس دادید، این همه طلاب [تربیت کردید] و ... ایشان گفتند که نه ...، گفت که آقا مگر شما این روایت را قبول ندارید که «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»؟!^۱

۱. الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ عدة الداعی، ص ۷۷:

«[عن مُجَانِثِی عن الصادق]، عن آبائِهِ، عن عَلِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَام قال: «قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وُزِنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، فَيُرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ."»
سالک آگاه، ۴۷:

«حضرت رسول می‌فرماید: زمانی که روز قیامت می‌شود، وزن و مقدار مداد علما (مداد، آن مرکب و نوک قلم را می‌گویند؛ وقتی انسان با قلم می‌نویسد یک اثری از سر قلم او روی کاغذ می‌ماند که اسم او مداد است. مداد علما یعنی سر قلمی که علما داشتند و بر روی کاغذها آوردند) با خون‌های شهیدان سنجش و اندازه‌گیری می‌شود که کدام‌یک از اینها سنگین‌ترند؟ آن وقت سر قلم اینها بر خون همه شهدا ترجیح پیدا می‌کند و سنگین‌تر

ایشان گفتند: بله قبول دارم و خودم هم در سلسله سند این روایت هستم!
گفتند: این کتابی که نوشتید: جامع الأحادیث شیعه!
ایشان یک تأملی کردند، گفتند: شاید! شاید این ...^۱

مثل اینکه ایشان الحمدلله یک خرده یک چیزی

دستش بود، ما آن را هم نداریم! خیالمان راحت شد!

خب حالا دیگر بالأخره هر کسی حال و هوای

خودش را دارد، ما چه می‌دانیم، خدا با هر کسی ...

آدم وقتی نگاه می‌کند، می‌بیند نه، صحبت‌ها

همه‌اش روی یک مسائلی بوده، نوشته‌جات،

همه‌اش روی یک اغراضی بوده است. آنها خوب

می‌فهمند! آن طرفی‌ها قضیه را خوب می‌فهمند و

خوب تشخیص می‌دهند؛ نشست و برخواست‌ها

روی چه حسابی بوده؟ الآن من می‌توانم بگویم: این

کارهایی که ما کردیم همه‌اش درست بود؟! قاطی

نداشت؟! نفس در آن دخالت نداشت؟! نمی‌توانم

بگویم. خیلی صریح بگویم، نمی‌توانم! لذا از اول

بہتر است چه کار کنیم؟! آقا لُنگ بیندازیم: آقا

هیچی! راحت! خر ما از کرگی دم نداشته! ما اصلاً

است.»

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۴، ص ۵۳۳ و ج ۲۲ ص ۷۶۰ و ج ۲۷ ص ۵۲۰ و ۵۲۱.

هیچی! راحتیم!

بالأخره به قول مرحوم کمپانی: «خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟!»^۱ خب حالا فرض کن این هم جزو [این غلاه سیاه‌ها] دیگر.

خدایا می‌گوییم: تو که از ربوبیت نمی‌توانی دست برداری! ما هر کسی باشیم، تو بالأخره رب که هستی! ما هم که از عبودیتمان دست بر نمی‌داریم! خیلی خب! تو می‌توانی ما را از عبودیتمان سلب کنی؟! خدا هم نمی‌تواند! نه خدا قدرت دارد ما را از عبودیت بردارد، نه خدا قدرت دارد خودش را از ربوبیت بردارد! هیچ‌کدام! این دوتا از خدا بر نمی‌آید! یعنی هر کاری هم بکند، نمی‌تواند خودش را از ربوبیت و ما را از عبودیت بگیرد! می‌گوییم: خدایا همین کافی است! دیگر غیر از این خیلی به ما نمی‌چسبد! حالا شاید بعضی‌ها متاع قابل عرضه داشته باشند، خب ممکن است و حالا ما هم نفی عمل آنها را نمی‌کنیم، وقتی به خودمان و

^۱. دیوان کمپانی، مرحوم غروی اصفهانی، غزل ۷۷:

گرچه سیه رو شدم غلام تو هستم *** خواجه مگر بنده سیاه ندارد؟!!

کارهای خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم نه، همین مسئله کافی است. آن احساس چه وقتی پیدا می‌شود؟! وقتی انسان به این واقعیت و به حقیقت برسد.

اشکال به تفسیر مرحوم علامه در مورد آیه ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ﴾

مرحوم علامه می‌فرماید که [با توجه به] این آیه همین احساس، در همه قرار داده شده است. پس این آیه دلالت بر عالم ذر نمی‌کند، ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسَتْ بِرَبِّكُمْ﴾، این دلالت بر جریان عالم ماده و عالم طبع در این دنیا می‌کند که خداوند متعال از ظهور هر نسلی، نسل دیگری را به توالد و تناسل خلق کرد و این جنبه فطری و ادراک ربوبیت و ادراک عبودیت و ادراک وجود عوالم غیب را در درون هر شخصی قرار داده و به همین مسئله در روز قیامت استناد می‌کند. لذا در روز قیامت در آخر آیه دارد که نه آنها می‌توانند بگویند که ما از این غافل بودیم و نه اینهایی

که ﴿أَفْتَهُ لِكُنَّا بِمَا فَعَلَ آلَ مَبِّ طُلُون﴾^۱ قبلاً در حال شرک و بطلان و اینها بودند به خدا بگویند که [چرا] به خاطر آنها ما را عذاب می‌کنی؟! ما این مسئله را در این دنیا ادراک نکردیم، برای چه ما را عذاب می‌کنی؟! ما توحید و ربوبیت را ادراک نکردیم.

خدا می‌گوید: نه! خوب هم ادراک کردید! در تک تک شما، هم آبائتان و هم خودتان و هم ابنائتان این ادراک ربوبی بود، ادراک و میز بین حق و باطل در شما بود، زشتی دروغ در شما بود، حسن صدق در شما بود، قبح ظلم در شما بود، همه اینها در شما به ودیعه گذاشته شده بود، حالا پدرتان را درمی‌آورم، این طور نیست که شما نداشتید!

علت اینکه مرحوم علامه این مطلب را فرموده‌اند، این است که آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^۱ یعنی از هر پشت این آدم - یعنی هر بنی آدم - ذریه‌ای

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۳.

ترجمه: «آیا ما را به خاطر آنچه باطل گرایان انجام دادند، هلاک می‌کنی؟!» (محقق)

را خلق کردیم. اینکه نمی‌شود مربوط به عالم ذر و مربوط به عالم [قبل] بشود، این مربوط به همین دنیا می‌شود، یعنی همین عالم توالد و تناسل. عالم ذر که عالم توالد و تناسل نبود، آنجا که نکاح و صغری خانم و اکبر آقا نبوده که شب زفاف و بله‌بران و نامزد و نامزدبازی داشته باشند و ...! عالم ذر عالم نامزدبازی نبوده! عالم این کارهای خوب یا بد - نمی‌دانم چه! - نبوده است! آن عالم، عالم ابداع بوده، در عالم ابداع که این حرف‌ها نیست، این حرف‌ها برای دنیاست.

توالد و تناسل و مقدمات - به‌به چه مقدمات خوبی است! - و مؤخراتش و ماه عسل و سرکه‌شیره و ترشی، آخرش هم خداحافظ شما! اینها چیست؟! اینها مربوط به عالم دنیا است. عالم ذر نه عالم عسل بوده، نه ماه عسل بوده، نه ماه شیره بوده، نه ماه شربت بوده، اینها همه برای چیست؟! یک ابداع بوده، لذا به آن می‌گویند: «ذر»؛ یعنی عالم اجمال مثل ذر و این ذرات و اینها، از این نظر می‌گویند که عالم اجمال و عالم انتشار و پراکندگی در عین تفصیل، تفصیلش

بعداً می آید به این دنیا ظهور پیدا می کند. لذا این آیه دلالتی بر این عالم ندارد. این ماحصل کلام مرحوم علامه است. البته من دیگر توضیح نمی دهم، اینجا ایشان نسبت به عالم ذر مطالب و ایراداتی دارند که خود رفقا بروند این را مطالعه بکنند، فقط از باب اینکه بالأخره این قضیه به کجا باید منتهی بشود به آن مطالب می رسیم و سایر تفاسیر را هم می گویم. حالا از اینجا راجع به آنها شروع کردیم و حالا ببینیم این قضیه به کجا ختم می شود.

ببینید اشکالی که در اینجا نسبت به این مطلب وارد می شود این است که آیه نمی گوید: **إِذْ يَأْخُذُ وَهُوَ آخِذٌ** بلکه می گوید: ﴿وَإِذٍ أَخَذَ﴾. «إِذٍ» در زبان عربی و در بلاغت به معنای اذکر هست؛ ﴿وَإِذٍ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِئِكَةِ﴾^۱ مقام، مقام گذشته است. ﴿وَإِذٍ أَخَذَ رَبُّكَ﴾؛ به یاد بیاور زمانی را که خدا این کار را کرد. گرچه مسئله مسئله ثابت و دوام است ولی «إِذٍ» در اینجا برای زمان گذشته می آید؛ وقتی خدا این کار را کرد، وقتی خدا این مسئله را ایجاد

۱. سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

کرد، وقتی خدا این طور گفت، ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ﴾ و ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ﴾^۱.

البته راجع به «إذا» هم اگر برای مستقبل متحقق
الوقوع هست، آنجا «إذا» را با صیغه ماضی می آورند:
﴿إِذَا وَقَعَتِ آلُ وَاقِعَةٍ﴾^۲ که در آنجا عرض کردیم
که دلیل این است که «إذا» برای آینده است آینده را
می آورند منتها صیغه فعل بعد از «إذا» را ماضی
می آورند که دلالت بر تحقق کند ولی «إِذَا» در اینجا
به معنای گذشته است. وقتی به معنای گذشته باشد،
آن نسلی که هنوز خلق نشده این قضیه در زمان این
مسئله - در زمان پیغمبر که این آیات نازل شده -
چطوری باهم جور درمی آید که ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ﴾
هم «إِذَا» برای زمان گذشته است، هم «أَخَذَ» برای
زمان گذشته است و این دلالت بر یک جنبه ارادی
تکوینی ابداعی می کند، گرچه خود آن ظهورش در
خارج به نحو تدریج است ولی نفس ابداع و اراده بر

۱. سوره صف (۶۱) آیه ۶.

۲. سوره واقعه (۵۶) آیه ۱.

این، جنبه گذشته و مَضی دارد؟!^۱

دیگر چطور در اینجا می‌شود؟! وقتی خدا این

عمل را انجام داد ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ

مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ

أَنْفُسِهِمْ﴾ و خدا اینها را شاهد گرفت و ﴿أَلْسِنَتُ

بِرَبِّكُمْ﴾، افرادی که الآن به دنیا نیامده‌اند «**قالوا**»

دیگر درباره آنها معنا ندارد! باید بگوید: «**يقولون**»

یا «**هم قائلون**» که قائل دلالت بر یک جنبه ثبات، چه

نسبت به گذشته، چه نسبت به آینده و چه نسبت به

حال دارد. به نظر می‌رسد این تفسیری که مرحوم

علامه در اینجا کرده‌اند از نظر بلاغی دارای اشکال

است. این یک مسئله است.

مسئله دوم هم اینکه با سیاق آیه نمی‌خواند؛ یعنی

وقتی که شما این آیه را بخوانید نگاه نکنید - حالا

کاری به روایات نداریم که اصلاً با روایات تنافی

دارد - به نفس آیه نگاه کنید ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ﴾ در

اولین وهله چه به ذهن می‌آید و تبادر می‌کند؟!!

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ﴾

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۱۲۹ - ۱۳۱.

ذُرِّيَّتَهُمْ ۖ وَأَشْرَهُمْ ۖ هَدَاهُمْ ۖ... ﴿﴾ ببینید همه ماضی است! ﴿﴾ اِذْ أَخَذَ رَبُّكَ ﴿﴾، ﴿﴾ أَشْرَهُمْ ۖ ﴿﴾، ﴿﴾ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا ۖ ﴿﴾، ببینید همه این افعالی که در آیه مورد استناد قرار گرفته جنبه ماضی دارند. خوب نسل به دنیا نیامده، ماضی اش چیست؟! نسل به دنیا نیامده و وجود ندارد و نسل اصلاً نسل تدریجی الحصول است! بله برفرض که مسئله عبارت از یک ودیعه الهی و فطرت الهی باشد که در همه نفوس است، بسیار خوب. این یک مطلب دیگر است، یک وقت شما می خواهید یک مطلب را بر این آیه تحمیل کنید [آن بحثی نیست]!

ما یک وقتی به درس تفسیر بنده خدایی می رفتیم، الآن هم هست، علی کل حال خدا حفظش کند. آیه درباره قضیه حضرت موسی و سحره بود؛ ﴿﴾ وَأَوْحَىٰ نَا۟۟ۤ إِلَىٰ مُوسَىٰ ۖ أَنۢ أَلۢقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلۢقَفُۢ مَا يَأ۟۟فِكُونَ ﴿﴾، آیه این است که

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۱۷.

ترجمه: «و ما به موسی وحی نمودیم که عصای خود را بیفکن، (چون عصا انداخت) ناگاه معجزه او هر چه ساحران بافته بودند یکباره همه را بلعید.» (محقق)

﴿أَلَقَ عَصَاكَ﴾؛ عصایت را بینداز و ﴿تَلَّ قَفُّ مَا يَأْفِكُونَ﴾، این اِفک آنها را می‌بلعد و باطل می‌کند و آن افک آنها را از چشم می‌اندازد. ایشان این را اثبات می‌کرد که این مسئله یک مسئله مار و اژدها و اینها نبود بلکه فقط یک جنبه معنوی و حال و صورت و تظاهری بوده که وقتی حضرت موسی عصا را می‌انداخت، این عصا کاری می‌کرد که اصلاً این سحر سحره باطل می‌شد، نه اینکه این تبدیل به یک اژدهایی بشود و چشم داشته باشد و دهان داشته باشد و دُم داشته باشد و سُم داشته باشد و فلان، که این بیاید و این حبال و این چیزها را بلع بکند و اینها را ازین ببرد.

خب بنا بر ظاهر آیه دو اشکال نسبت به این قضیه وارد می‌شود؛ یکی اینکه ظهور آیه نسبت به این مار [دلالت] دارد؛ وقتی که به حضرت موسی خطاب آمد که ﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾ * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيَّهَا وَأَهْشُرُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَمْلُوكُ اتُّبَاعٍ ﴿٢٠﴾ اَخْرَجَهُ رَبُّكَ مِمَّا فِي بَطْنِ الْمَدْيَنَةِ ﴿٢١﴾ وَكَانَ بَطْنُ الْمَدْيَنَةِ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٢﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٣﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٤﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٥﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٦﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٧﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٨﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٢٩﴾ وَكَانَ أَبُو تَبَاتٍ كَافِرًا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلِهَةً مُمْتَلِكَةً يُسَبِّحُونَ بِاللَّهِ كِبَآءَ الْعِجَالِ ﴿٣٠﴾

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۱۷ و ۱۸.

ترجمه: «و ای موسی، اینک بازگو تا چه به دست راست داری؟ * موسی

ثعبان شد، این ثعبان شدن یک امر خارجی بود نه اینکه یک حالت تمثیل مکاشفه و شهودی برای حضرت موسی پیش آمد بلکه واقعاً این چوب به یک مار و اژدها تبدیل شد و یک مار و افعی بزرگ شد و به خاطر این ترسید، والّا خب حضرت موسی به خاطر چه بترسد؟! تا این تبدیل نشود، برای چه حضرت موسی بترسد؟! یعنی وقتی شما ظاهر آیه را ببینید در این جریان این به مار تبدیل شد و این سحره هم حبال خودشان را پراکنده کردند و انداختند.

ایشان می گفت: نه، وقتی که - و به مرحوم علامه هم مستند می کرد که نظر مرحوم علامه این است، البته بنده ندیده ام، حالا می روم می بینم - این عصا حالتی پیش آورد که دیگر آنها از کار افتادند، حالا یا یک دفعه این حبال ایستادند، یا ...! و دیگر ﴿تَلَّ قَفٌّ﴾ به معنای از بین رفتن است، نه به معنای بلعیدن؛ دیگر بلعیدن در آن نیست.

من در آنجا اشکال کردم و گفتم:

عرضه داشت: این عصای من است که بر آن تکیه می زنم و با آن از درختان بر گوسفندانم برگ می ریزم و حوائجی دیگر (چون مدد راه رفتن و دفع دشمن و غیره) نیز به آن انجام می دهم. «(محقق)

اولاً: آقا این با ظهور آیه منافات دارد، ظاهر آیه این نیست و این ﴿تَلَّ قَفً﴾ معنای خودش را دارد والا خدا می‌توانست طور دیگر و نحوه دیگری بیان کند.

ثانیاً: شما با روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام آمده چه می‌کنید؟! مگر حضرت امام رضا علیه‌السلام نفرمود که اگر آنچه را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند، این [شیر روی پرده که شخص را خورد] هم برمی‌گرداند؟! ایشان در پاسخ گفت که ما لولا روایت می‌گوییم!

گفتم: وقتی امام دارد می‌گوید که معنای [آیه] این است دیگر لولا روایت چه معنا دارد؟! خود امام دارد می‌گوید! آیه معنایش این است! امام رضا دارد می‌گوید که آقا معنای آیه این است؛ همین ظاهر است و اگر آنچه را که عصای موسی خورد برمی‌گرداند این جناب شیر هم [این شخص را] برمی‌گرداند! وقتی حضرت دارند می‌فرماید که من که منبع وحی هستم، من که مهبط وحی و این قرآن

^۱. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۹۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۲۸ - ۲۳۰.

هستم دارم آیه را این طور معنا می کنم، آن وقت شما

می گوید: لولا روایت یعنی چه؟!

این یعنی چه؟! مثل اینکه من بگویم: در منزل

آقای فلان، این چیزها هست. آقا می گوید: تو از کجا

می دانی؟! می گویم: چیست؟! می گوید: نه این

است. می گویم: هان! اگر شما نگویی، این است!

می گوید: ا! بابا من در خانه ام، خبر از خانه خودم

دارم، تو چه داری می گویی؟! من بهتر می دانم در

خانه چیست یا تو؟! می گویم: نه، لولا کلام شما، در

منزل شما تریلی هست! می گوید: بابا تریلی چرخش

از خانه مان رد نمی شود، چه تریلی ای در خانه مان

است؟! فولکس هم نیست! دیگر چه برسد به تریلی!

می گویم: نه، لولا کلام شما...!

این بازی با آیات است! اگر قرار است ما کلام

معصوم را حجت بدانیم، باید طبق کلام معصوم آیه

را تفسیر کنیم و حق نداریم از پیش خودمان تفسیر

کنیم که لولا کلام معصوم! لولا یعنی چه؟! در و لولا

و پنجره!! می گویند: لولا کلام معصوم، آیه معنایش

این است! من نفهمیدم، یعنی مغزم نکشید که لولا

کلام معصوم آیه این را می‌رساند [یعنی چه]!

آیه می‌گوید که بابا اینها چرخیدند و فلان کردند و مردم را مشغول کردند، این عصا را انداخت و همه را گرفت خورد و هیچ چیزی دیگر نماند! یعنی چیزی دیگر نماند تا دست سحره باشد، همه مردم فهمیدند که اینها همه کَشک است. این چیزی است که آیه می‌گوید، روایت امام علیه‌السّلام هم نسبت به این دلالت دارد، وقتی این‌طور است دیگر تمام شد رفت و دیگر اینکه ما بیاییم و بیچانیم و بچرخانیم یعنی چه؟!

حالا روایاتش را عرض می‌کنیم، به‌نظر می‌رسد روایات درست مخالف همین تفسیری است که بیان شده است. حالا ببینیم چطور می‌توانیم بین اینها جمع کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد